

با عرض ادب و تقدیم احترام

خدمت دکتر دوستدار و پروفیسور ہابرماس و شما

نامہ ی آقای آرامش دوستدار (4) بہ پروفیسور ہابرماس چندی است طوفانی بہ پا کردہ

اول از ہمہ در مورد این قسمت از نامہ ی ایشان :

" پنجاہ سال طول کشید تا شاہ، با وجود خطاہای بزرگ سیاسی، کہ قطعاً بہ بزرگی خطاہای سیاسی ما انتلکٹوئلہا نبودند، و پدر او بنیادگذار ایران نوین، کشور ما را بہ آستانہی زندگی شہروندی متمدنہ رساندند. حاصل زحمات آنان را جمہوری اسلامی در ظرف سی سال نیست و نابود کرد: از نظر اقتصادی، اداری، فرہنگی، حقوقی و اخلاقی. "

پیشنہاد می کنم مقالہ "دلتنگی برای رضا شاہ " (3) نوشتہ ی دکتر رامین کامران را بخوانند.

اگر فرصت مطالعہ ی این مقالہ و بررسی استدلالہای مطرح شدہ را ندارند من قسمت پایانی این مقالہ را ہمینجا می آورم :

(تکہ تکہ عرضہ کردن خدمات و سجایای رضا شاہ و از آنہا فہرست ہای دراز و کوتاہ درست کردن دردی را دوا نمیکنند. باید بہ حکومت او و دستاوردهایش نگاہی جامع داشت و قالب این جامعیت جز نظام سیاسی نیست. زیرا خصایص این نظام است کہ در نہایت بر تمامی سیاستہای اجرایی تأثیر تعیین کنندہ مینہد. باید از خود پرسید کہ وظیفہٗ اصلی حکومت چیست. البتہ کہ راہ و جادہ ساختن، کارخانہ برپا کردن، ارتش را نظم دادن... ہمہ از جملہٗ وظایف حکومت است ولی وظیفہٗ اصلی آن نیست اگر بود نام ہیتلر ہم بہ دلیل اتوبانہایی کہ داد ساختند در تاریخ باقی میماند نہ بہ دلیل جنایاتش. وظیفہٗ اصلی حکومت برقرار کردن نظم عادلانہ و متعادل در جامعہ است نظمی کہ جز بر پایہٗ آزادی نمیتواند شکل بگیرد. باقی خدمات، حال ہر قدر ہم لازم، در مقابل این یکی فرعی است. کسی کہ متوجہ این نکتہ نشود و خیال کند کہ چیزی از برقراری عدالت و آزادی در جامعہ مہمتر است و میتوان آنرا از حکومتہای آزادی کش طلبید، برای امربری ساختہ شدہ و لیاقت زندگانی آزاد را کسب نکرده است. این دلخوشی از زور شنیدن مشکلی شخصی است ولی وقتی در صحنہٗ اجتماع عرضہ شد دیگر انتخابی نیست کہ فقط بہ زندگانی یک نفر مربوط باشد، حیات آنہایی را ہم کہ سزاوار زندگی آزادند مختل میکند. آنچه کہ در مورد رضا شاہ اساساً مورد ایراد است عیوب فردی او نیست کہ کم ہم نبود، حتی پشتیبانی انگلستان ہم نیست کہ البتہ مایہٗ سرافکندگی است ولی فقط مربوط بہ یک دورہ از حیات سیاسی اوست، نظام اتوریتری است کہ با کمک خارجی ولی بہ دست خود بر پا کرد. این نظام کہ دستاورد اصلی اوست بہ عیب ہای فردی وی مجال

رشد بی حساب داد و از آن مهتر روش فاسدی را بر حیات سیاسی و اجتماعی میلیون‌ها ایرانی تحمیل کرد که ما هنوز درگیر پرداخت بهایش هستیم. رضا شاه و آروى خمینی نیست که از دست یکی به دیگری پناه ببریم. این هر دو و آروى دمکراسی لیبرال هستند که به یکسان دشمنش داشته اند و با تمام توان در راه نابودیش کوشیده اند. (3)

از این قسمت که بگذریم هرچه در باره ی مغلق گویان ایرانی که نام آنها را در نامه تان آورده اید و در باره ی فلسفه ی مغلق گویی و لفاظی جمهوری اسلامی گفتید حرف دل تنگ ما را خوش گفتید.

اما در مورد بقیه ی سخنان شما در نامه تان چند پاراگراف زیر را از متن "مصاحبه با پیرتیه " (2) می آورم که می تواند روشنگر و مفید باشد:

(-) راجع به «فلسفه اسلامی» چه فکر می کنید؟

- فلسفه مبحث جداگانه ایست و من از قدیم یونانی خوانده ام و برایم فلسفه اصولاً پدیده ای یونانی است ، از اسمش گرفته به بعد فلسفه روش فکری خاص یونانیان بود. در مغرب زمین فلسفه با علم کلام تماس پیدا کرد یا بهتر بگویم به آن موجودیت بخشید.

ممکن نبود علم کلام در مغرب زمین بدون فلسفه به این درجه ترقی برسد، به عبارتی فلسفه ، دین را از درون فتح کرد. بهترین نشانه این امر نفوذ واژگان فلسفه است در میان کلامیان. هدف کلامیان یاری جستن از فلسفه به قصد دفاع از مسیحیت و ترویج آن بود. این سؤال مدت ها پیش در مغرب زمین مطرح شد که آیا وجود « فلسفه مسیحی » ممکن است یا نه . حدود شصت سال پیش بحثی در این باب بین امیل برنیه مورخ معروف فلسفه و اتین ژیلسون (Etienne Gilson) متخصص نامدار فلسفه قرون وسطی درگرفت ... برای برنیه امکان وجود « فلسفه مسیحی » به کلی منتفی بود.

برای ژیلسون که قضاوتش در این باب بسیار پیچیده و پرپیچ و تاب است نهایتاً چیزی به اسم فلسفه مسیحی وجود نداشت اما ممکن بود روزی چنین فلسفه ای پیدا شود. جواب من راجع به فلسفه اسلامی نیز جز این نیست . ایمان مذهبی فتوحات بسیاری را باعث گردید و مردمان بسیاری را که اکثراً از فلسفه و تفکر یونانی بهره مند بودند به زیر پرچم اسلام برد. اما برای دعوت مردم احتیاج به حرف هایی بود که قادر به تشریح و توجیه مسایل و اقناع دیگران باشد.

مسلمانان واژگان و دستگاه استدلالی لازم این کار را از فلسفه وام گرفتند. مثلاً اگر نوشته های غزالی را بخوانید (تازه متعرض فارابی نمی شوم) متوجه خواهید شد که امام مذکور از اصول دین اسلام با براهین ، عبارات و کلماتی دفاع می کند که از طرق مختلف از ارسطو به وی رسیده است. آیا می توان گفت تفکر غزالی (تازه باید تذکر داد که افکار او در طول زمان تغییر بسیار کرده است) فلسفه اسلامی است ؟ مثلاً می توان کتاب « احیای علوم دین » را فلسفه به حساب آورد؟ تصور نمی کنم. این کتاب حاصل کار یک عالم کلام است که سعی دارد به دیگران نشان دهد که قرآن و سنت تمام ابعاد حیات انسان را می پوشاند. مثال دیگر ابن رشد است که می توان آثارش را به سه بخش طبی ، فقهی و فلسفی تقسیم کرد. اولی وارث سنت طبی مکتب اسکندریه است که اصلش به جالینوس میرسد. دومی مربوط به مسایل اندلس در روزگار حیات ابن رشد است و سومی چیزی نیست جز شرح ارسطو که پی آمد نوشته های ابن سینا و احیاناً

فارابی است . نوشته های ابن رشد فلسفه اسلامی نیست ، تفسیری است از فلسفه با وام گرفتن نکات بسیار کوچکی از علم کلام.

- اشاره به غزالی و فارابی و ابن سینا سؤال دیگری را پیش آورد. می خواستم بپرسم چرا گاه بر اینان صفت عربی یا اسلامی اطلاق می شود و هنوز تقسیم بندی های زمانی و جغرافیایی که در مورد کشورها معمول است شامل احوال این دانشمندان که اهل ایرانند نشده است؟

- می دانید که مسأله عرب بودن این افراد پیش از همه در قرون وسطی بین خود اعراب مطرح گشت که به خارجیان به چشم خوبی نمی نگریستند و برای آن ها در حیات سیاسی حقی قابل نبودند. طبیعی است که نه ابن سینا عرب بوده و نه ابن رشد. من اصلاً نمی دانم امروزه به که می توان عرب گفت و به که نه . علت عرب محسوب شدن این افراد استفاده شان از زبان عربی است که ساده ترین وسیله را برای تقسیم بندی به دست می دهد. طبیعی است استفاده فارابی و ابن سینا (که هیچکدام عرب نبوده اند) از زبان عربی که با اهمیت و مقام علمی آن ها توأم گشته آن ها را تبدیل به نماینده تفکر عرب یا اسلامی کرده است . ولی نکته ای که باید بیش از هر چیز به آن دقت کرده اینست که افراد نامبرده از موهبت زندگی در یک محیط باز فرهنگی برخوردار بوده اند و از میراث تفکر مشرق زمین که احياناً ریشه هایش درهند ، یونان ، مانای گری ، مذهب زرتشت ... است بهره مند گشته اند ، عامل مهم در اینجاست نه در زبان .

- آیا به نظر شما تاثیر زبان عربی در این زمینه تماماً مثبت بوده است؟

- پاسخ به این سؤال به بررسی رکود فرهنگی سرزمین های مسلمان نشین بعد از قرن های سیزدهم و چهاردهم نیازمند است. اگر بخواهیم دنبال حرف های ارنست رنان (Ernest Renan) و برخی مارکسیست ها را بگیریم باید تمام گناه را متوجه اسلام دانست ؛ اما من تصور میکنم دلیل اصلی امر ، در بستن به روی باقی فرهنگ هاست (البته به دلایل سیاسی و غیره) ، زیرا از این دوران به بعد افراد با فرهنگ ناچار شدند فقط به زبان عربی بپردازند و تمام تحقیقات جای خود را به تحقیقات دستوری و لغوی داد. از همین دوران بود که غربیان پا در راه پیشرفت گذاشتند و عدم تعادل بین فرهنگ بسته سرزمین های مسلمان نشین و فرهنگ غربی تشدید گردید. اگر در دوران قدیم افرادی نظیر ابن سینا یا فکر باز خود نماینده نوعی « اومانیسم » بودند با متوقف شدن رشد افکار ، دیگر متفکری مانند آن ها پیدا نشد و « عربیسم » جای بینش قبلی را گرفت.

- حال که صحبت از فرهنگ شد ، شما تصور می کنید بتوان هویت فرهنگی کشورهای مسلمان نشین را در مذهب آن ها خلاصه کرد؟

- به هیچوجه فکر نمی کنم بتوان فرهنگ این کشورها را به اسلام محدود ساخت. این کار حتی در مورد کشورهای عرب زبان هم جایز نیست . زیرا هویت فرهنگی تمام لایه های سوابق تاریخی یک گروه اجتماعی را در بر می گیرد و تازه هویت فرهنگی کشورهای اسلامی نیز با هم متفاوت است ، ازهند و اندونزی گرفته تا ایران و الجزایر. (2)

نمی دانم وقتی پروفیسور پوپر پاراگراف پایینی * را می نوشت تصور کرده باشد که روزی شخصی از لفظ پوپر نیز سوء استفاده کند حال این شخص آقای یورگن هابرماس باشد مسئله جالب می شود و اگر ما نیز در دام لفظ ایشان بیافتیم جالبتر (اشاره به لفظ عارف پوپری است و این قسمت نامه خطاب به آقای یورگن هابرماس است) :

***"مراقب باشید هیچگاه نسبت به جدی گرفتن مساله ی الفاظ و معانی آنها تحریک نگردید. فقط مسائل مربوط به بوده ها و احکام مربوط به آنها _ نظریه ها و فرضیه ها و مسائلی که حل می کنند و مسائلی که پیش می کشند _ را باید به جد گرفت. بر دامی که مسائل مربوط به الفاظ و معانی آنها می گسترند وقوف دارم و هنوز هم معتقدم که این امر مطمئن ترین راه هلاک عقلی است: رها کردن مسائل واقعی به خاطر مسائل لفظی .**

الفاظ و گزاره ها صرفا وسائط نیل به غایات (غایت های مختلف) هستند و یگانه غایت های مهم فکری عبارتند از : صورتبندی مسائل و ارائه ی نظریه ی موقت برای حل آنها و بحث انتقادی در باره ی نظریه های رقیب . و بحث انتقادی ارزش فکری آنها را به عنوان راه حل هایی برای مساله ی مورد نظر بر حسب صدق یا نزدیکی آنها به صدق ارزیابی می کند. صدق اصل اصلی ناظم در نقد نظریه هاست و توان نظریه ها در پیش کشیدن پرسشهای تازه و بدست دادن راه حل آنها اصل دیگری است ."

و متن زیر از پروفیسور پوپر را تقدیم دکتر آرامش دوستدار می کنم تا زرننگتری بیشتری کرده باشم:

" این اصل که همه چیز باید در معرض نقادی باشد (از جمله خود این اصل) مساله ی منابع یا سرچشمه های معرفت را بسادگی حل می کند. راه حل مزبور این است که : همه ی منابع معرفت - اعم از سنت و عقل و تخیل و مشاهده و غیر آن - قابل قبولند و استفاده از آنها رواست اما هیچ یک حجت ندارند. شیوه ی برخورد ما بر نقد و سنجش و فرض لغزش پذیری بنا شده و جزیی از این برخورد اینست که ما از هر منبعی استقبال می کنیم اما هیچ گفته ای از هر منبعی که صادر شده باشد مصون از نقادی نیست. "

حال اگر فرصت کردید مقاله های پیوست این نامه (1) را بخوانید. در مورد دلیل اینکه برای مقابله با مغلق گوییها و دغلبازیهای اسلامگرایان نو با توجه به مشکل اصلی گذار جامعه ی ایران از توتالیتاریسم به دموکراسی از افکار و مقاله های پر محتوای دکتر رامین کامران استمداد میگیرم باید بگویم که : 1. مقاله های دکتر رامین کامران در این زمینه صریح و واضح و قاطع هستند و به خوبی پایه های توتالیتاریسم مدرن ایرانی را شکافته اند.

2. حق آزادی انتخاب بر اساس عقلانیت انتقادی

3. " گردآوری دوباره اسباب تفکر و نیز خو گرفتن به محدودیت معمول دستگاه های فکری وقت و زحمت زیاد می خواهد و با تکیه به ذوق شخصی ممکن نیست زیرا همه ما همانطور که با کلمات دیگران سخن می گوئیم با مفاهیم ساخته ی دیگران نیز می اندیشیم و با استمداد از افکار بقیه فکر می کنیم. این به معنای تبعیت بی قید و شرط از دیگران نیست و فقط یادآور این نکته است که موهبت تأثیر گذاشتن بر زبان گفتاری و نوشتاری، ضرب و نقد مفاهیم و عرضه افکار نو در طول تاریخ به گروه معدودی ارزانی گشته است. تکیه صرف بر ذوق شخصی راهی پیش پای کسی نمی گشاید مگر درجاذدن در افکار کهنه."

نامه ی من خطاب به دکتر آرامش دوستدار و پروفیسور یورگن هابرماس و شما بود. دو مورد اول صورت گرفت اما دلیل اینکه خطاب به شما نیز نوشتم اینست که آدرس گیرندگان نامه را نداشتم و آدرس ایمیل شما را داشتم شاید شما آدرسشان را بدانید و نامه ی من را بدست آنها برسانید و نیز سخن زیر از پروفیسور پوپر را به شما تقدیم می کنم:

کار ل پوپر : بگذارید تئوریا بجای انسانها بمیرند.

با تشکر فراوان از همه ی گیرندگان این نامه

از داخل ایران و به همین دلیل بی نام

1 نوامبر 2010

(1) **Mazhab.zip**

(2) http://www.iranliberal.com/Maghaleh-ha/Ramin_Kamran/Rkamran_AzadiDini.htm

(3) http://www.iranliberal.com/Maghaleh-ha/Ramin_Kamran/Rkamran_Rezasha.htm

(4) <http://www.aramesh-dustdar.com/index.php/article/98>